وزنوا بالقسطاس المستقیم



الحمد لله …

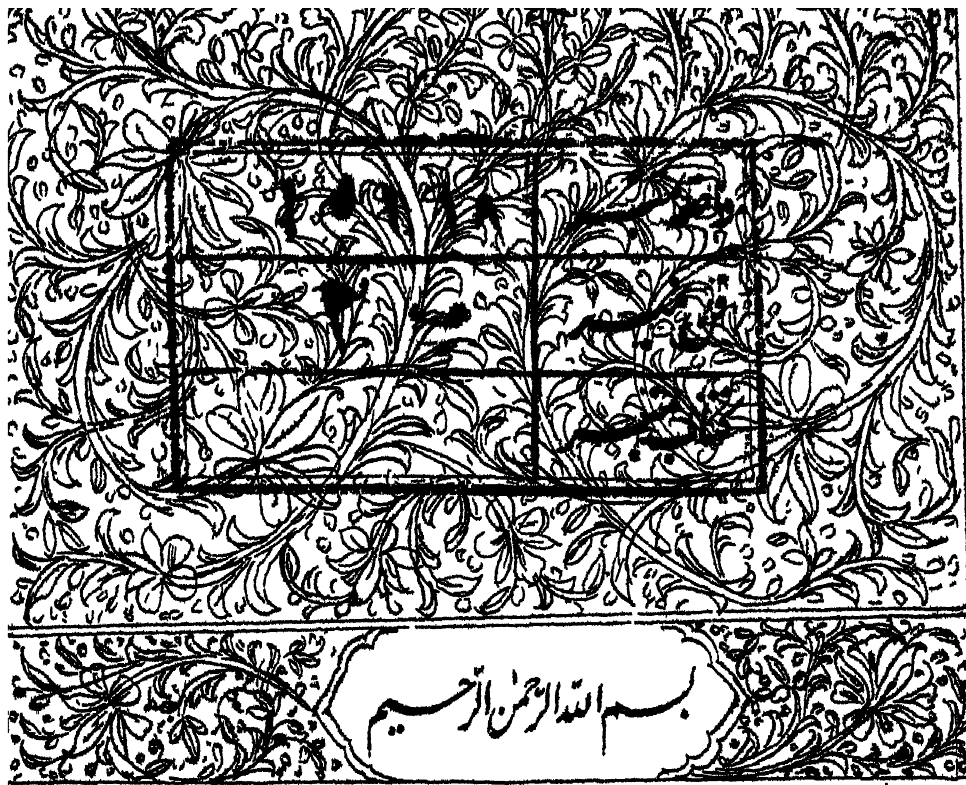
زمان فیض توامان این رسا…

تحفة الاوزان

حسب الامر عالی شان قاضی محمد ابراهیم صاحب

ابن قاضی نور محمد صاحب در معموره بمبئی

در مطبع گلستان کشمیر طبع شد



حمد و سپاس لائق کردگاری است که آلاء احصاء و نعمای بی منتهایش در مکائیل اوهام نه گنجد +
و صلوة و سلام سزاوار مختاری است که کثرت فیض و وفور عطایش بموازین افهام نه سنجد +
و شایان آلِ او که معدنِ جود و نوال و اصحاب او که مخزنِ فضل و کمال اند **اما بعد** چنین گوید
گرفتار عللِ گناه **عبدالله بن محمد اشرف صدیقی** که چون معرفت بعضی اوزان و مکائیل در فقه و طب
ضروری بود و در کتابی و رسالهٔ تحریر کافی و بیان وافی او ندیده خواست که هرچه از انها معمول و متفق علیه
میان فقها و اطبا و اهل لغت باشد از کتب معتبره تحقیق نموده یکجا فراهم سازد و در بعضی جا باشارت اختلافی
که بحسب وضع و اصطلاح اقوام و غیرهما واقع شده پردازد تا اگر کسی را فائدهٔ رسد بدعای خیر یاد کند لهذا
با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت این مختصر را ضمن مقدمه و چند حروف مرتب نموده به
تحقیق الاوزان موسوم ساخت مامول از کریم کارساز ذره نواز آنکه مروج و مفید گرداند امیدوار از
قاریان با عفو و عطا آن است که سهو و خطا را بر عدم استعداد مولف حمل نموده از اصلاح واجبی دریغ ننمایند
وما توفیقی الا بالله **مقدمه** در بیان بعضی امور که دانستن آن پیش از مقصود ضرور است باید دانست

که سبب اختلاف اوزان بحسب وضع آن است که قدماء از اوزان بر ثقل و خفت فلزات نهاده اند و آن
بحسب استقراء نه قسم است بیت ذهب فضه نحاس و دانگ صفر است * و شبه زیبق رصاص ابیض
حدید است * و فارسی بیت زر و نقره مس باز سرب است و روی * برنج است و سیماب
ارزیر و آهن * پس این اقسام نه جواهر را بطریقی برکشند که هر یک در جثه و حجم برابر باشند بالضرور متفاوت
الوزن خواهند بود چنانچه درین قطعه بطریق اشارت بیان فرموده اند قطعه نه فلزه مستوی الحجم را چون برکشی
اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه * زر لگن زیبق الم اسرب دهن ارزیر چل * فضه مد آهن یکی
مس و شبه مه صفره ماه * و در قطعه دیگر معنای آن بتصریح ادا نموده اگرچه خالی از خفایی نیست قطعه
زر و روی جثه هفتاد و یکدرم سیماب * چل و شش است زار زیر سی و هشت شمار * ذهب صد است
و سرب پنجه و ند آهن چل * برنج و مس چل و پنج است نقره پنجه و چار * و ازینجاست که صاحب ریاض عالمگیری
گفته که اوزان وضع کردند و یکی را درهم سنگ و یکی را درهم سیم و یکی را درهم زر گفتند بنا بر فلزات
بود چنانچه از آهن و از نقره و از طلا سه جسم مستوی الحجم گرفتند ازین بقدر چل ارزه بوزن آید و از نقره بوزن
پنجاه و چهار ارزه سنجیده شد شش ارزه ازین سلب کردند تا تقسیم صحیح تواند شد چنانچه گویم
دانگ درهم هشت ارزه است و نصف آن چهار و ربع آن دو و ثمن آن یک ارزه و از طلا بقدر صد ارزه
بمیزان آید اول را درهم سنگ ده درهم صغیر گفتند و دوم را درهم سیم و درهم متوسط و درهم
گفتند بنا بر اخذ این وزن از نقره و سوم را درهمی و درهم تام و دینار باعتبار اخذ این وزن از
طلا و درهم زر گفتند که حالا بمثقال شیوع دارد پس ابتداء نسق وضع چنین بوده بعد از آن اختلافات
واقع شده بنا بر نسیان ماخذ وزن و ازینجا معلوم شد که حبه و طسوج و قیراط و دانگ نیز بحسب
درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف می باشد چه اجزای مذکور از درهم کمتر از اجزای مثقال است و آنچه
بعضی زعم کرده اند که چون قدری از فضه که در مقدار از تساوی یا ذهب داشته باشد بگیرند وزن ذهب
سه سبعه زیاده بر وزن فضه می باشد خلاف اهل تجربه و قول جمهور است کما مر آنفا و شبه
ایشان از انجاست که در عهد امیر المومنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه دراهم را مسکوک ساختند
از هر ده درم هفت مثقال حاصل شد چنانچه در بیان اختلاف درهم خواهد آمد انتباه پوشیده
نماند که این فقیر را بعد از استقراء و تفتیش اقوال فقهاء و اطباء اسلام و اهل لغت چنین ظاهر گشته که هر جا

که درهم در کلام ایشان در ضمن بیان اجزای اوزانی که فرق آن است واقع شده مراد از ان درهم شرعی
است لاغیر پس درین مختصر هر جا که در بیان عبارت کتب ایشان نقل شده کنایت از همان درهم باشد
فلیته وبعضی اوزان یونانیه که صحت حروف وحرکات او کما حقه تحقیق نه گشته همچنین نقل آن نموده
شد واوزانی که قدمای هند آن را وضع کرده اند واکثر از ان در کتب متعارفه این زمان مستعمل نیست در
آخر کتاب آورده اند بطریق تحویلات اوزان وامثله آن در خاتمه مرقوم گشت **حرف الالف**
ابریق بکسر همزه وسکون باء موحده وکسر راء مهمله وسکون تحتانیه وقاف معرب آبریز است بمعنی
کوزه و دلو و در اصطلاح اطباء وزنی را گویند که بقولی پنج رطل باشد وبقولی دو من و دو رطل بیست
استار واستار چهار ونیم مثقال ومثقال یک درهم وسبع درهم برین تطبیق وزن ابریق قول
اول صد استار باشد وبمثقال چهار صد وپنجاه مثقال وبدرهم ششصد وچهل دو درهم وشش سبع درم
که دو ونیم سیر شاهجهانی می شود وموافق قول ثانی **اِرْدَبّ** بکسر اول وفتح دال مهمله وتشدید باء موحده
پیمانه است بزرگ بمصر بمقدار بیست وچهار صاع که نزدیک اهل حجاز شصت وچهار من می شود ودر قاموس
ومنتخب بیست وچهار صاع یا شش ویبه ویبه در حرف واو خواهد آمد **ارزه** بضمتین وتشدید
زای منقوطه با فتح آن وبفتح اول نیز آمده بقول صاحب تحفة المومنین دو دانه خردل بر بیست ودر
ریاض الفواید ومجموعه بقائی وعلاج الامراض ومنتخب زکائی گفته که از چهار خردله یک برنج
می شود ومتعارف این زمان همین است **استار** بالکسر به فارسی استیر نامند بروزن
کفگیر در الفاظ الادویه از رساله میر محمد مومن استرابادی یک ونیم توله و دو ماشه آورده و
در قاموس ومنتخب وکنز اللغات وشرح وقایه وشرح سفر السعادت واقسرائی چهار ونیم
مثقال بوزن زر و در ذخیره شش درم وسبع درم بوزن سیم که بیست ماشه
و دو سرخ می شود و در حاشیهٔ چلپی از شرح مجمع و در خزانة الروایه از حاشیهٔ کنز
و در فتح المومنین وکمال الدرایه وبرهان قاطع و در بحر الجواهر از شیخ الرئیس شش درم
ونیم درم نقل کرده واین بیست ماشه وسه ونیم سرخ می شود ونیز در بحر الجواهر از
تذکره آورده که استار طبی شش درم و دو ثلث درهم باشد این بیست ویک ماشه
می شود پس قدر معتبر از استار نیز اکثر فقهاء واطباء واهل لغت از بیست تا بیست ویک ماشه

چنانچہ مذکور شد آمادر صراح ده درم سنگ و در بعضی موضع شش درم و نیم درم سنگ باختلاف مواضع وقلیلی چہار من مثقال گفته اند اسکرجہ بالضم ظرفی را گویند که پنج مثقال آب گیرد واز پارسی معرب کذا فی المنتخب وکنز اللغات افریق بالفاء قبل الراء المهملة ثم الیاء التحتانیة ثم القاف هو ما بین سبعة عشر اوقیة الی العشرین اوقیة کذا فی بحر الجواهر اکسونافن بالنون وقیل بالباء هو اثنان وعشرون درهما کذا ونصف وقیل ثلثة عشر درهما کذا فی بحر الجواهر ودر تحفة المومنین گفته که از مطلق او مراد هشت قیراط است وهر گاه در روغن مذکور گردد مراد شانزده درم باشد ودر بحر الجواهر از ابن ہبل سجده درحمی آما در شراب ودیگر مایعات نزد شیخ الرئیس دو وقیه وربع درحمی ودر تحفه سجده مثقال ونیم مثقال ودر بحر الجواهر دو اوقیه ونصف درحمی ودر عسل بالاتفاق سه اوقیه وربع وثمن وقیه باشد اناء بکسر الهمزة وعاء الماء والجمع القلیل انیة والکثیر اوانی واناة الدهن من ونصف واناء العسل رطلان ونصف کذا فی بحر الجواهر ودر بعضی نسخ قلانسی اباب بیای تحتانیه وبای موحده در عسل دو من نوشته وفی القاموس الاباب گلستان السقاء اوقیة بضم اول و سکون واو وکسر قاف وتشدید یای تحتانیه مفتوحه صاحب بحر الجواهر از نهایه آورده که اوقیه در زمان قدیم چهل درهم بود ومراد حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم از همین مقدار است ومضمون این است که در پنج اوقیه زکوٰة واجب می شود وباتفاق فقهاء زکوٰة واجب نمی شود مگر بدو صد درهم آما در زمان جدید نصف سدس رطل گردید واین مختلف می شود باصطلاح هر بلاد چنانکه صاحب صحاح وقاموس یک استار و دو ثلث استار فرموده وصاحب منتخب وکنز اللغات ده درم و پنج مبلغ بوزن فضه وصاحب ذخیره هفت مثقال ونیم مثقال بوزن زر واوقیه اطباء بقول صاحب بحر الجواهر همین است آما در ریاض عالمگیری از زبده نقل کرده که اوقیه پیش بعضی هفت مثقال ونزد برخی هشت مثقال اواقی باعتبار لفظ جمع اوقیه است آما اطباء بر بیست وچهار اوقیه اطلاق می کنند کذا فی بحر الجواهر اوالقلیس و اوالقوس در قانون وبحر الجواهر وتحفة المومنین یکوقیه گفته ودر قلانسی یک اوقیه اون در بحر الجواهر یکوقیه ودر قلانسی هفت مثقال اوبو واس واو یواوسین در بحر الجواهر از شیخ الرئیس یکنیم دانگ گفته ودر تحفة المومنین نزد بعضی یکدانگ

از مثقال و نزد قلیلی یک دانگ درهم و نزد یوحنا ابن سرافیون سه قیراط اما در قلانسی و ذخیره گفته که ا و بولوس سه قیراط است و او بولوس ششم حصهٔ مثقال و این سه قیراط می شود

حرف الباء

باقة الحرمة من البقل کذا فی القاموس و حرمه در حاء مهمله خواهد آمد **باقلاء** به تشدید لام یا قصر الف و تخفیف لام با مد الف مراد از مطلق باقلای یونانی است وزن آن در قلانسی شش قیراط گفته و در ذخیرهٔ و بحر الجواهر بیست و چهار شعیره و در تحفة المومنین نیم درهم و درین هر سه قول منافات نیست چه درهم فضی دوازده قیراط است و قیراط چهار جو میانه **باقلای اسکندرانی** نه قیراط گفته کسی و شش جو میانه می باشد **باقلای مصری** صاحب قلانسی دوازده قیراط گفته و صاحب ذخیره چهل و هشت جو و ابن سرافیون چهار سامونا که یک درهم میشود **باقلای شامی** برابر ترمس و قیراط باشد **پانزده** از اوزان عجم است نصف سیر و این را در اصفهان ده نار گویند و سیر در سین مهمله خواهد آمد **بر دار** در راد و بر خشک و عسل و میزان مانند ملعقه باشد بر دار صغیر یک درهم بود **برنج** در ارزه گذشت **بسطون کبیر** بسین مهمله بوزن سه اوقیه باشد **بسطون صغیر** مانند جوزه ملکیه شش درهمی کذا فی القلانسی و الذخیرة و بحر الجواهر و تحفة المؤمنین **پشیز و پشیزه** بکسر بای فارسی و شین معجمه و سکون یای تحتانی مجهول و زای معجمه بر وزن تمیز و سنبزه گویند هشتم حصه یکدام است که دو نیم ماشه و کسری می شود **پَل** بفتح بای فارسی صاحب زکائی و علاج الامراض چهل ماشه گفته و صاحب مجربات اکبری هشت تول و بعضی شانزده ٹانک **بندقه** بالضم برابر جوزه نبطیه یکدرم باشد و پیش برخی یک مثقال کذا فی القلانسی و الذخیرة و چهار دانگ نیز گفته اند و چیزی را نامند که شکل بندقه از حمص کلان باشد **پنجاه** از جملهٔ اوزان بلاد عجم عبارت است از من یک من **بیخنار** در مخزن الادویه بوزن هجده مثقال و سه ربع مثقال نوشته **پول** ببای فارسی بر وزن غول دام و فلوس را گویند **پولوس** دانگی است که قیراط و ثلث باشد و در همزه مذکور شد **بُهار** بالضم و فتح های هوز و الف و رای مهمله نام ظرفی است که بآن وزن کنند و آن سه صد رطل باشد نزد اکثر و بقول صاحب قاموس و منتخب سه صد رطل یا شش صد رطل یا هزار رطل و ظرفی است مانند ابریق و در کنز اللغات سه قنطار زر و سیم نیز گفته است **بهلولی** یکدام است و بعضی چهار ده ماشه گفته اند **پیسه** لفظ هندی است اقسام

آن در دام مذکور خواهد شد در سراج اللغت گفته که پیسه در فارسی نیز بمعنی زراست پس از توافق
لسانین باشد وحید گوید بیت کله پراز پیسه دادم کله ده او پاچه داد + هرکه با کم مایه سودا میکند
پا می خورد + حرف التاء ٹانک بتای هندی وخفاء نون صاحب قادری سه و نیم ماشه
نوشته وصاحب زکائی والفاظ الادویه چهار ماشه وبعضی سی وسرخ وبیش برخی مردمان بیست
چهار سرخ ونزد قلیلی سی و دو سرخ باشد وجماعتی چهار و نیم ماشه گفته اند ومستعمل درین زمان همین
است ونیز در عرف عام بر ششم حصه یک جز و از شانزده جزو یک سیر اطلاق می کنند چنانچه فلان
چیز یک سیر و یک چهٹانک است ترمسه بضم اول وسکون رای مهمله وکسر میم وفتح سین مهمله
وهامی آنرا با فلای شامی نیز گویند بقول فاضل قلانسی وقدوة الاطباء سید اسمعیل جرجانی صاحب ذخیرہ
دو قیراط باشد وصاحب تحفة المومنین ده قیراط از مثقال گفته تسو بعربی طسوج نامند در طای
حطی خواهد آمد تمره یک مثقال و نیم مثقال است تولہ از جملهٔ اوزان متعارفه هنداست
بوزن دوازده ماشه وبسرخ نود و شش سرخ بالاتفاق امّا بحساب همه پس نزد فقهاء نود و
شش حبه ونزد اطباء یک صد و چهل و چهار حبه چنانچه از فرق حبه وسرخ معلوم خواهد شد حرف
الثّاء ثلاث اصابع مقدار سه انگشت که آنرا قرصه نامند در حرف القاف خواهد آمد
حرف الجیم جرجر بکسر هر دو جیم وسکون هر دو رای مهملتین هو الباقلاء الصّغیر
وجرجر مصری هو الترمس رج جراجر کذا فی بحر الجواهر ودر قلانسی وزن جرجر دو ثلث
مثقال گفته ونزد بعضی یک ثلث مثقال جرّه بالفتح والتّشدید سبوی والجرة وهی
المسّماة مار بمنون من الزّیت اثنان وسبعون رطلا ومن الشّراب ثمانون رطلا
ومن العسل مائة وثمانیة ارطال وقیل الجرة مطلقا اربعة وعشرون قسطا و
الجرة الصّغیرة اربعة اقساط کذا فی بحر الجواهر امّا نزد اسرائیل جره مطلق چهل
وهشت قسط باشد جرین بروزن فعیل سنگی است میان خالی پر از آب که گاهی از آن وضو
سازند در قانون وقلانسی وذخیره وزن آن شش قسط رومی است وابن سرافیون از زیت
نه رطل واز مایعات ده رطل واز عسل بیست وسه رطل و نیم رطل گفته جوزه بالفتح معرب از کوزه بمعنی
گردگان چهار ساست کذلک فی القلانسی وبحر الجواهر جوزه مطلقه نه درمی باشد

کذا فی القلانسی والذخیرة وبحر الجواهر وتحفة المؤمنین وبعضی چهار مثقال گفته اند وبرخی سه مثقال **جوزه ملکیه** شش درمی است بالاتفاق **جوزه نبطیه** در قلانسی وذخیره وتحفة المومنین یکمثقال گفته ودر بحر الجواهر یک درمی **جورق جوسقا** هریک سه رطل باشد کذا فی القلانسی وتحفة المؤمنین **جو** در اوزان میانه در مقدار ووزن مسطور ودر شعیر مذکور **چهار یک** ربع من طبی است چنانکه از توافق کلام صاحب قادری مفهوم می شود اما حکیم محمد حسین مرشد آبادی در مخزن الادویه ربع من تبریزی آورده **حرف الحاء** **حاما کبیر** سه مثقال باشد **حاما صغیر** دو مثقال کذا فی القلانسی والذخیرة وتحفة المؤمنین وصاحب بحر الجواهر آنرا بخاء مهمله ومعجمه هردو جا مرقوم ساخته است **حبه** بفتحتین وتشدید بای موحده نزد صاحب صحاح وقاموس یک جو میانه ودر منتخب نصف تسو یونانی هشتم حصه یک دانگ ونزد فقهاء عبارت از سدس مثقال باشد که یک جزو از سی وشش جزو اوست وآن دو جو ودو ثلث یک جو می شود باید دانست که حبه سرخ در استعمال فقهاء برابر است اما نزد اطباء لیس در قرابادین قادری گفته حبه که در اوزان اهل ولایت مرقوم است سه حبه را سرخ دو سرخ معتدل المقدار می شود ودر مجربات اکبری وزن حبه دو جو میانه فرموده وصاحب بحر الجواهر نیز دو جو گفته ودر تحفة المؤمنین حبه از درهم کنایت از سدس ثمن اوست که یک حبه واز چهل وهشت جزو یک درهم باشد واز مثقال دو شعیر است که چهار است ذره وآن یک جزو از شصت جزو مثقال باشد **حزمه لطیفه** بزای منقوطه در بحر الجواهر از سدیدی قریب بسه درهم نقل کرده واز ابوالفرج چهار مثقال ودر تحفة المومنین قریب شش مثقال است وگویند قدری است که کف دست را مملو سازد **حفنه** بفتح اول وسکون فاء وبضم اول نیز آمده مقدار پری یک مشت ووزن مشت وکف در حرف میم وکاف مذکور است وچیزی که در کف گنجد کذا فی القاموس والمنتخب وآنچه در صراح وکنز اللغات دو مشت گفته بقول صاحب دستور وبحر الجواهر این غلط است **حمصه** بالکسر سه درم باشد کذا فی تحفة المومنین **حرف الخاء المعجمة** **خرنوبه** بالفتح والضم هی ثلث درهم وقیل اربع شعیرات کذا فی بحر الجواهر ودر تحفة المومنین وریاض عالمگیری چهار صد حبه فضی وسه حبه ذهبی **خردله** بالفتح متوسط وصغیر وکبیر در تحفة المومنین بوزن نیم برنج گفته ودر علاج الامراض ومجموعه بقائی چهارم حصهٔ یک برنج

ومتعارف این بلاد همین است و در ریاض الفواید مقدار دانه خشخاش و نزد بعضی هشت دانه خشخاش وگویند وزن خردل دوازده فلس است و فلس شش فتیل و فتیل شش قطمیر دوازده ذره و ذره هشت ده وهمه اعتبار کرده اند **هبه** بالفتح غبار که در روزن پیدا میشود از شعاع آفتاب که ده و همه اعتبار کرده اند **خروار** بالفتح مقدارش از خران عجمی ده من خانیست و آنچه از خران عربی باشد آنرا وقر نامند بواو و **وار** بمعنی بار است چنانکه شتروار بمعنی یکبار شتر **خرما** یکدانگ و نیم مثقال است کذا فی تحفة المؤمنین **خمیر** مدی است از شراب کذا فی بحر الجواهر **خرمه** هو اربعة مثاقیل کذا فی بحر الجواهر والقلانسی **حرف الدال** **دانق** بفتح نون و کسر آن معرب دانگ است و هو اربعه طسوجات و قیل اربعة قراریط و قیل سدس المثقال درهما قالوا الدانق و اناق کذا فی بحر الجواهر وصاحب قاموس و منتخب و کنز اللغات و صاحب کمال الدرایه از صحاح شش یکدرهم فرموده که قیراط باشد و در ریاض عالمگیری سه قیراط و در تحفة المؤمنین از درهم دو قیراط که سی و دو برنج باشد و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهل ازره بود و در الفاظ الادویه چهار سرخ و سدس سرخ که سدس درهم شرعی می شود و در مجربات اکبری گفته که دانگ در عرف اطبا عبارت است از هشت حبه اما متعارف در چهار دانگ هندوستان شش سرخ باشد که شانزده جو وکسری می شود و این ششم حصهٔ مثقال است و درین زمانه عمل برین است **دام** نزد محققین بمعنی زخارف دنیوی و آنچه باعث بازماندگی از مبدای باشد و در عرف عام نام فلوس است و پیسه و بهلولی است پخته باشد یا خام و آن اقسام است **دام پخته** در شرح سفر السعادت چهار مثقال و نیم مثقال گفته و در قرابادین قادری و علاج الامراض بیست و یکماشه و معمول اکثر اطبا همین است و قلیلی بیست و دو ماشه گفته اند **دام کلان** و **دام طبی** عبارت از دام پخته باشد **دام خام** بوزن چهارده ماشه باشد **دام خورد** و **دام عالمگیری** کنایت از دام خام است **درهمی** نزد اکثر اطبا یکمثقال است و نزد بعضی یکدرم و ابن سرافیون شش ادبوله گفته و توافق هر سه قول بدینصورت میشود که درهم زر را برابر مثقال شمارند و ادبوله ششم حصهٔ آن ابوالفرج ابن هندو صاحب مفتاح الطب درهم را معرب از ان دانسته و **درهم** و **درم** بفارسی درم نامند و آن مضروبیست مدور از نقره که در زمان فیض اقتران حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه باین شکل متشکل گردید و پیش از ان بصورت خستهٔ خرما میساختند مخفی نماند که اکابر فقهاء و اطبا و اهل

لغت برانند که قدر درهم درزمان قدیم وجدید مختلف بود چنانکه گویند درزمان جاهلیت بر دو قسم بود صغار
وکبار درهم صغار چهار دانگ بود واین خفیف ترین اقسام است وکبار بوزن هشت دانگ که ثقیل ترین اقسام
است چون اشعه انوار اسلام معمورهٔ گیتی را از ظلمت کفر منور ساخت خواستند تا درهم ضرب نمایند
ووزنی معین سازند هر دو قسم را برابر کردند مقدار متساوی هر یک شش دانگ حاصل شد و در فتاوی
زیلعی وعینی وسراج الوهاج وملا مسکین مذکور است که درهم درزمان آن سرور صلی الله علیه وسلم
بر سه قسم کبیر وصغیر ومتوسط درهم کبیر برابر مثقال بیست قیراط بود باصطلاح فقها این را وزن عشر گویند
ومتوسط سه خمس مثقال دوازده قیراط بود واین را وزن ستة خوانند وصغیر مقدار نیم مثقال ده قیراط بود
واین را وزن خمسه نامند چون عشر مال مقرر شد که اهل اسلام بدهند ارباب امانی درهم صغیر میدادند
وعاملان درهم کبیر طلب میداشتند بنابرین تنازع می بود چون نوبت خلافت صوری ومعنوی باعدل اصحاب
امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه رسید بحسب التماس وتخفیف آنها فرمودند که ازین هر سه نوع
ده ده درهم بگیرند چنانچه وزن این سی درهم مذکوره بیست ویکمثقال حاصل شد که چهارصد وبیست قیراط
می شود وفرمودند تا ازین سی درهم مختلف متساوی برزدند بالضرور از هر دو درهم متساوی هفت مثقال
حاصل شد که یکصد وچهل قیراط می شود وعشر آن چهارده قیراط این را وزن سبعه گویند که سبعة اعشار
مثقال است یعنی هفت ده یکمثقال درهم شرعی چنانکه گذشت نصف مثقال وخمس مثقال شرعی است
قال فی السراج الوهاج ان الدرهم هو اربعة عشر قیراطا علیه الجم الغفیر و
الجمهور الکثیر واطباق الکتب المتقدمین والمتاخرین ففی الهدایة المعتبر وزن
سبعة بذلک جری التقدیر فی دیوان عمر رضی الله عنه واستقر الامر علیه
وکذا فی الکرخی والذیلعی والغنیة الملا مسکین وشرح الوقایة والچلپی ومثلها
المعتبر وزن سبعة وآن بقول صاحب فتح المبین و در المختار هفتاد جو باشد و
بقول فتاوی حمادیه وخزانة الروایة بیست وپنج حبه وخمس حبه که بحساب این بلاد سه ماشه ویک رتی و
خمس رتی می شود پس متعارف در بلاد اسلام ومعتبر نزد فقها در نصاب زکوة وسرقه وجراح
ومهر ودیت وتاوان چیزها وجمیع اعمال واشیا همین درهم است درهم بغلی بفتح بای
موحده وسکون غین معجمه وکسر لام وسکون تحتانیه درهم شرعی را گویند و راس البول لام

تام ضرابی است یهودی در عجم که [illegible] که زده قدر آن درهم بقدر میان کف دست میباشد
درهم مصری شصت و چهار حبه باشد و آن از درهم زکوة اکبر است و نصاب از وی یکصد
و هشتاد درهم و دو حبه باشد درهم طبّی در ریاض عالمگیری اجزایش موافق درهم تام جدید
مرقوم ساخته است و در تحفة المؤمنین از درهم ناقص مراد داشته و بعضی نصف مثقال و
سدس مثقال گفته اند و در بحر الجواهر نصف مثقال و خمس مثقال نود و شش جو و خمس او نوزده جو
کسری کم پس نزد او درهم شصت و هفت جو باشد و این قریب بدرهم شرعی است و در ریاض
الفواید چهار دانگ و چهار حبه اما از ویسقوریدوس چهار دانگ و دو ثلث دانگ آورده که بحساب این بلاد
سه ماشه و نیم ماشه می شود و صاحب میزان الطب و علاج الامراض همه سه و نیم ماشه فرموده و معمول
اطباء این دیار همین است درهم تام آنرا درهم عنبری نیز گویند و در زمان قدیم هشت دانگ بوده
و در زمان جدید شش است که دوازده قیراط فضی باشد و بیست و چهار طیسوج چهل و هشت حبه و آن
نود و شش جو و یکصد و نود و دو برنج می شود اما درهم تام هندی درین آوان که یکهزار و دو صد
و سی و سال ۱۲۳۰ هجری است سه و نیم ماشه مشهور است درهم ناقص عبارت از چهار دانگ
و نیم مثقال درهم صیرفی است درهم طبری منسوب بطبریه که بعضی از بلاد شام است بقدر چهار
دانگ باشد دمڑی در عرف عام عبارت از هشتم حصهٔ دام است و گویند دو نیم ماشه و کسری باشد
دورق بالفتح معرب از دور فارسی است یعنی پیمانهٔ از شراب وزن مطلق آن در قلانسی و ذخیره
و ریاض الفواید هشت رطل گفته و در بحر الجواهر سه رطل و از شیخ الرئیس چهار رطل آورده و در تحفة
المؤمنین سه رطل و از قول بعضی سه صد مثقال گفته دورق انطاکی بانطاکیی نزد اکثر اطبا هشتجرین
است که هفت هزار و دویست مثقال که یک من شاهجهانی می شود و در بحر الجواهر بیست و چهار قسط
گفته ده نار اهل اصفهان نصف سیر را گویند در سین مهمله خواهد آمد دینار در سراج الوهاج گفته که قول
معتبر در آن وزن مثقال شرعی است و همچنین در معرب و زیلعی و عینی و فتح المبین و در المختار و کمال الدرایه
بیست قیراط گفته و در بحر الجواهر شش دانگ که بحساب بلاد چهار ماشه و نیم ماشه میشود و آنچه صاحب تحفة المؤمنین
یکمثقال و ثلث مثقال آورده و در دیگر کتب بنظر قاصر نرسیده حرف الذال المعجمة ذهب بهاء هوّز بار جده
پیمانه است مر اهل یمن را کذا فی القاموس حرف الراء راح جمع راحة بمعنی کف و گاهی اطلاق کرده می شود بر

حرف الذال

حرف الراء

مقداری که پر سازد کف دست را کذا فی بحر الجواهر وزن آن در کف خواهد آمد رتی در حبه و سرخ
مذکور است **رطل** بالفتح والکسر وهرچه فوق از رطل باشد نزد اطبا معروف باوزان کبار است و ما دون آن
موسوم باوزان صغار و رطل در کیل و وزن هردو استعمال می شود و مراد از مطلق آن رطل بغدادی است که
عراقی نیز خوانند **رطل شرعی** دو قسم است عراقی و حجازی **رطل عراقی** بقیراط یکهزار و هشت صد قیراط
و بحبه سه هزار و دویست و چهل حبه و شعیره نه هزار جو معتدل المقدار و آن هشتاد یک باشد و بماشه چهارصد
و پنج ماشه و بقولی چهارصد و بیست ماشه میشود **رطل عراقی** در صحاح و صراح و حاشیه کنز و خزانة الروایة
نیم من گفته و در قاموس و منتخب دوازده اوقیه و در زیلعی و عینی و فتح المبین و سراج الوهاج و شرح ملا مسکین
بیست استار است و در شرح سفر السعادت بیست پیسه و سی و سه توله و نه ماشه و بقولی سی و پنج توله
رطل حجازی نزد بعضی فقها یکنیم رطل عراقی است **رطل مدنی** رطل حجازی را گویند و آن یک صد و سی و پنج
مثقال باشد اما در تحفة المؤمنین یک صد و بیست مثقال گفته **رطل مکی** در تحفة المؤمنین یک صد مثقال
نوشته **رطل دمشقی** گویند شصت و سه اوقیه باشد و بمثقال چهارصد و بیست مثقال و بدرهم ششصد درهم
رطل هندی یعنی مروج در بلاد هندوستان بقول زکائی سی و دو دام عالمگیری است **رطل طبی** مراد
از رطل عراقی است چنانکه در قرابادین و ذخیره نود مثقال و بدرهم یکصد و بیست هشت درهم و چهار سبع درهم
گفته و در ریاض الفواید از شرح کلیات یکصد و سی درهم و در قرابادین قادری نیم سیر شاهجهانی است
و در تحفة المؤمنین از ابن سرافیون آورده که رطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن بقدر
نصف رطل شراب نسبت روغن بقدر تسع زیاده روپیه در هر بلاد مختلف الاوزان و در اکثر بلاد
دکن قریب یکتوله مروج **حرف السین** **سامونا** عشر یک مثقال و نیم مثقال باشد کذا فی
القلانسی والذخیره و در تحفة المؤمنین و بحر الجواهر یک نیم عشر اما نزد قوم سه قیراط **سرخ** بعربی
عین الدیک گویند و فقها بحبه تعبیر میکنند و در ترجمه شرح وقایه گویند که وزن حبه بعرف صرافان هند هشت
برنج باشد و در الفاظ الادویه وزن **سرخ** سه جو میانه که عبارت از هشت برنج است و در علاج الامراض
و مجموعه بقائی و منتخب زکائی دو جو میانه و جو چهار برنج و متعارف این بلاد نیز هشت برنج باشد
سکوره نزد اطباء هند انکه در بهلولی آب در آن پر شود **سکرجه** معرب از سکوره فارسی است
مراد از مطلق آن نزد اطباء شش استار و ربع استار است کذا فی القلانسی و الذخیره

حرف السین

اما در بعضی نسخ بحر الجواهر بیست و چهار قسط نیز نوشته سکرجه کبیره آنرا صدفه گویند نزد صاحب قلالنسی و ذخیره و بحر الجواهر و تحفة المومنین نه اوقیه باشد پیش بعضی هفت اوقیه و در کناس ابن سرافیون چهارده سامونا سکرجه صغیر در قلالنسی و ذخیره و غیرها سه اوقیه بود و نزد ابن سرافیون هفت سامونا سکرجه یهودیه نصف قسط باشد کذا فی بحر الجواهر سمطلس بالمیم بعد السین برابر جره صغیر چهار قسط است کذا فی القلالنسی والذخیرة و بحر الجواهر سولوفس دو صد و هفتاد درهم باشد کذا فی بحر الجواهر سیر از جمله اوزان مشهوره بلاد عجم است و آن عبارت از شانزده مکمن باشد سیر خورد و کلان میباشد صاحب قادری که اکثر جا وزن بیست و چهار توله می شود عبارت از سیر خورد است که در اکثر بلاد دکن مروّج و سیر کلانش هفتاد و دو روپیه موزون انجا است و مراد از مطلق آن شاهجهانی است وزن آن بقول صاحب قادری در ریاض الفواید و علاج الامراض و مجموعهٔ بقائی چهل دام پخته باشد هر دام بیست و یکماشه و شصت دام خام که هفتاد توله میشود سیر اکبری سی دام پخته بود سیر عالمگیری در مجموعهٔ بقائی و علاج الامراض چهل و چهار دام پخته نوشته سیر جهانگیری بقول شارح سفر السعادت سی و شش دام پخته بود سیر فرخ شاهی که بالفعل مروّج هندوستان است چهل و هشت دام پخته باشد سیر کابل در سیر بلاد بقدر هشتاد روپیه نوشته هر روپیه پنج مثقال سیر خراسانی در تحفة المومنین و برهان قاطع پانزده مثقال نوشته سیر شاهی و سیر طبی برابر دام پخته و استار است حرف الشین شامونا عشر یک من و نیم من باشد کذا فی القانون والقلالنسی والذخیرة و بحر الجواهر شالح نصف قفیز بغدادی کذا فی بحر الجواهر شتروار بعربی وسق نامند و آن یکبار شتر و در وا و خواهد آمد شعیره بفارسی جو خوانند و در بحر الجواهر شش دانه خردل بری گفته و در تحفة المومنین دو برنج و دو دانه خردل بری و در ریاض الفواید و مجموعهٔ بقائی و علاج الامراض مقدار جو آنچه متعارف هند است چهار برنج نوشته حرف الصّاد صاع شرعی پیمانه است بقدر چهار مدّ بالاتفاق اما در مدّ اختلاف است لهذا وزن صاع بقول امام اعظم محمد و دیگر فقها هشت رطل باشد بقول امام شافعی و ابو یوسف و علماء حجاز پنج رطل و ثلث رطل چنانچه در بیان مد واضح خواهد شد اول را صاع عراقی و صاع بغدادی گویند صاع الرسول و صاع النبی نامند و ثانی را صاع حجازی و صاع مدنی خوانند اما بعضی فقهاء در توافق بین القولین گفته اند که صاع عراقی بر رطل عراقی است و صاع حجازی بر رطل حجازی و رطل عراقی بیست استار باشد و حجازی سی استار و چون هشت را

حرف الشين

حرف الصاد

در بیست ضرب کنند یک صد و شصت حاصل می شود و آن عدد استار نیز یکی از هرد و صاع باشد
و استار بقولی شش درهم و نیم درهم و بقولی چهار مثقال و نیم آن و مثقال یک درهم و سه سبع درهم
پس صاع بقول اول یک هزار و چهل درم باشد کذا فی دُرّ المختار و بقول صاع عراقی بدام پخته یکصد
و شصت و بدام خام دو صد و چهل دام و بتوله دو صد و هشت توله و بدرهم هندی نه صد و بیست و پنج درم
و پنج سبع یک درم و بماشه سه هزار و دو صد و چهل ماشه باشد و بقول ثانی هفت صد و بیست مثقال درهم
یک هزار و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم بالجمله صاع مذکور موافق چهار سیر شاهجهانی می شود
اما هرگاه صاع حجازی بر رطل عراقی شمارند باسقاط سوم حصه از اجزای مسطوره مطلوب حاصل میشود
فافهم واستقم و در منتخب اللغات گفته که صاع پیمانه است مقدار چهار مد هر مدی پری دو کف
دست آدم مستوی الخلقه چون هر دو دست را کشیده دراز دارد و پر سازد از چیزی صاحب قاموس
گوید به تجربه کردم تحقیق پری هر دو کف را موافق آن پیمانه یافتم در مجموعهٔ لغائی از رسالهٔ مقداریه
نقل کرده که آنچه صاحب قاموس دعوی تجربه نموده است ملاحظه آن در برنج و زیره و بعضی اجناس موافق
آنچه گفته ظاهر نشد و مقدار مذکور کمتر از دو رطل بوده و در گندم موافق است چرا که مقدار گندم که هر دو
دست را خوب از آن پر کنند گاهی اندک بیشتر و گاهی کمتر ظهور یافته و دو رطل نزدیک باین است
پس اگر در بیان قاموس اندک تقئید و تخصیص می بود اولی **صاع هاشمی** برابر چهار صاع عراقی
است کذا فی المهذب **صاع طبی** در قلانسی چهار من گفته و در بحر الجواهر چهار مد و
من بالاتفاق و نزد اکثر دو رطل بغدادی است برین تطبیق صاع هشت رطل باشد مانند عراقی اما
صاحب تحفة المؤمنین نه رطل گفته **صایم** بیای تحتانی قبل المیم هو اربعة امداد کذا فی
بحر الجواهر **صدفه** مانند سکرجه کبیره نه اوقیه باشد و نزد بعضی چهارده ساموناً
صدفه صغیره شش ساموناً و نزد بعضی هفت ساموناً **صوع** بالفتح والضم **صواع**
بالکسر جامی است بزرگ که بدان شراب خورند و پیمانه است که آنرا صاع گویند و بعضی گفته اند صواع
پیمانه است غیر صاع کذا فی القاموس والمنتخب **حرف الطاء** **طالون** یا حرف الطاء
طالوطون مقدار نه اوقیه باشد کذا فی بحر الجواهر **طالیقون** یا طالیقیطون
در ذخیره و تحفة المؤمنین یک صد و بیست و پنج رطل بغدادی است **طاقه** بفتح قاف یک شاخ از

ریحان وبقول مانند طبشوج بفتح اول وضم سین مہملہ مشددہ وسکون واو وجیم چون فروج و
سفود بفارسی تسو نامند در قاموس ربع دانگ گفتہ و در منتخب ربع دانگ از درہم کہ دو حبہ باشد و

حرف العین المہملہ

در تحفۃ المؤمنین از درہم دو حبہ واز مثقال دو نیم حبہ کہ دہ ارزہ باشد و در قلانسی نصف قیراط کہ
دو جو میانہ بود ودر ریاض الفواید وعلاج الامراض والفاظ الادویہ نیز دو جو **طولون** یا
طوطون مانند قوطولی نہ اوقیہ باشد کذا فی القلانسی والذخیرۃ ودر بحر الجواہر

حرف الغین المعجمۃ

از زیت نہ اوقیہ واز شراب بیست اوقیہ واز عسل سیزدہ اوقیہ نوشتہ **طولہ** سہ مثقال ونیم سہ
قیراط است کذا فی تحفۃ المؤمنین **حرف العین المہملہ عرمی** بوزن ہفت اوقیہ باشد کذا
فی تحفۃ المؤمنین **حرف الغین المعجمۃ غاربنیکی** وزن عجمی است ودر مخزن الادویہ
دو مثقال صبر فی گفتہ **غرما** و**غرمانا** در قلانسی از ربع مثقال تا ثلث مثقال گفتہ. ودر مفتاح الطب
از ربع درہم تا دو دانگ ودر ذخیرہ وتحفۃ المؤمنین وریاض عالمگیری یک دانگ ونیم یا دو دانگ

حرف الفاء

قلیلی اورا نیم درہم گفتہ اند **حرف الفاء فرق** بفتح اول وسکون راء مہملہ پیمانہ اہل مدینہ را مقدار
سہ صاع یا شانزدہ رطل و بفتح را نیز آمدہ وبعضی گفتہ اند فتح را افصح است از سکون را کذا فی
القاموس والمنتخب وبحر الجواہر **فرق** بالتحریک پیمانہ شانزدہ رطل پنج رطل وثلث رطل
باشد وآن دوازدہ مد است یا سہ صاع نزد اہل حجاز ونزد بعضی پنج قسط وقسط نیم صاع ودر شرح
ملا مسکین وفتاوی شافی سی وشش رطل **فلس** بفتح اول وسکون لام شش فتیل است ودر منتخب
بمعنی پشیز یعنی دام زبون وکم رایج **فلوس** باعتبار لفظ جمع فلس است ودر عرف عام دام پختہ و
خام را گویند **فل** پنج مثقال باشد کذا فی القلانسی **فلنجیار** بالفتح واللام مثقال ونصف کذا
فی بحر الجواہر وفی القلانسی الفلنجیار الملعقۃ والفلنجیون مثقال واحد افلنجیارین در
تحفہ از دیسقوریدوس یکدرم ونیم درم آوردہ **فیجانہ** بالکسر مابین کاسہ وگویند باصطلاح مردم ایران
یک پیالہ قہوہ خوری است **فول** ہو الاون وقیل ہو الیاء فلاء اشامی کذا فی بحر الجواہر

حرف القاف

فوانوس در قانون وقلانسی وبحر الجواہر یک اوقیہ ونیم اوقیہ باشد ودر مفتاح الطب سہ اوقیہ ودر
کتاب التنویر وریاض الفواید شش مثقال **حرف القاف قاطولی** شش اوبولوس
باشد چمچہ وکفچہ آہنی کذا فی بحر الجواہر وآن یک مثقال می شود **قاشق** بقول صاحب

منتخب معلقه باشد و بعضی گویند یک دام قبصه بفتح اول وسکون بای موحده وفتح صاد مهمله چندانکه سر انگشتان گیرند کذا فی بحر الجواهر قبضه بفتح اول وسکون بای موحده وفتح ضاد معجمه چندانکه در کف گنجد ومقدار یک مشت از چیزی قبصه بالضم یک کف کذا فی بحر الجواهر ومقدارش در کاف خواهد آمد قبیضه تصغیر قبضه قباع بالضم هو المکیال الکبیر کذا فی بحر الجواهر قدح مصری سی وهشت اوقیه وچهار اسباع اوقیه وبه مثقال دوصد وپنجاه وهفت مثقال ویک سبع مثقال وبدرهم سیصد وشصت وهفت درهم ودو سبع درهم وسه اسباع یک سبع درهم قربه بالکسر مشک شیر وآب را گویند وآن بقول ملا مسکین شارح کنز وفتاوی شامی پنجاه من شرعی است قرصه بضم اول وسکون راء مهمله وفتح صاد حالیه مقدار چیزی که سه انگشت برآرد وزن آن در قلانسی از مفتاح الطب دو درحمی نقل کرده ودر بحر الجواهر از یک درحمی تا دو درحمی قسطاس بالضم والکسر پیمانه بزرگ را گویند کذا فی بحر الجواهر قسط بالضم والکسر نزد صاحب قاموس وصراح ومنتخب نیم صاع باشد که گاهی بدان وضو کنند وآن شش یک فرق است ومنه الحدیث ان النساء من اسفه السفهاء الا صاحبة القسط والسراج قسط مطلق در ریاض الفواید از شیخ الرئیس ودر ذخیره چهار رطل بغدادی نوشته وبعضی ببیست اوقیه گفته اند قسط رومی بقول شیخ الرئیس وقلانسی یک رطل ونصف سدس رطل باشد که بقول صاحب بحر الجواهر بیست اوقیه می شود وبقول تحفة المؤمنین یکصد وپنجاه مثقال قسط مصری وقسط انطاکی یا انطالیقی هر واحد بوزن یک نیم رطل بغدادی است که بقول صاحب قلانسی وبحر الجواهر سیزده اوقیه باشد وبقول تحفة المؤمنین یک صد وسی وپنج مثقال وابن سرافیون شانزده اوقیه گفته ودر بعضی چهار رطل قسط قطری وقسط قیروطی هر یک بیست وچهار اوقیه باشد کذا فی القلانسی وآن یک سیر شاهجهانی می شود قسط عسل در قلانسی گفته که نزد یونانیان یک رطل باشد ونزد بعضی یک ونیم رطل ودر ذخیره و کناش ابن سرافیون دو نیم رطل ودر بعضی نسخ بحر الجواهر از ابن هبل بیست وهفت اوقیه ودر کناش ابن ساهر یک صد وهشت رطل قسط روغن بقول ابن ساهر وابن هبل سیزده اوقیه باشد قسط شیراب در تحفة المؤمنین از کناش ابن ساهر هشتاد رطل آورده ودر بحر الجواهر از ابن هبل ...اوقیه قفیز نزد بعضی گفته یک من وهشت سیر شاهجهانی می شود واز پیمانها

بزرگ بقول صاحب قاموس ہشت مکوک باشد و در منتخب دوازده صاع و گویند بیست و چہار کیلجه و
در قلانسی بیست و پنج من از من ہای کلان صاحب ذخیره فرموده که این بیست و پنج ہشت مکوک یک و
نیم صاع یا سه کیلجه **قفیز ہاشمی** در مہذب ہشت رطل گفته و در کمال الدرایه چہار من ہر من دو
صد و شصت درم **قفیز حجازی** برابر صاع عراقی است کذا فی المہذب **قنطار** بالکسر
از جمله وزنہای بزرگ است در قلانسی و ذخیره یک صد و بیست رطل گفته و در قاموس و منتخب
پوست گاو پر زر و نقره گفته اند آن مقدار ہزار دینار است و از معاذ بن جبل رضی الله عنه منقول است
که قنطار یک ہزار و دو صد اوقیه باشد و اوقیه ہفت و نیم مثقال و بعضے گفته اند یک صد و
بیست رطل یا صد رطل از طلا و نقره یا مقدار چہل اوقیه از طلا یا ہزار و دویست دینار یا ہفتاد
ہزار یا ہشتاد ہزار درہم شرعی **قوطیل** ہفتاد و دو مثقال باشد کذا فی القلانسی
والذخیره قوطولی در قلانسی و قانون و ذخیره نه اوقیه نوشته و در کتاب التنویر
ہفت مثقال و صاحب بحر الجواہر در روغن و عسل و شراب موافق وزن طولون گفته و
اما از ابن ہبل در شراب ده اوقیه آورده و در عسل و روغن مانند طولون **قوانوس** و
قوانوسین از زیت دوازده درہمی است از مایعات یک اوقیه و نیم درہمی و ثلث آن و
از عسل دو اوقیه و ربع اوقیه کذا فی بحر الجواہر و بعضی گویند سی و شش درہم از
عسل و بیست درہم از مایعات و نیز پیمانه است مقدار یک نیم وقیه **قیاسما** ہفت مثقال
کذا فی القلانسی و تحفة المؤمنین **قیراط** بالکسر صاحب کمال الدرایه از ابن اثیر و
بحر الجواہر از نہایه آورده که آن جزئی است از اجزای دینار نزد اہل شام یک جزو از بیست و چہار
دینار است و نزد اساطین فقہاء و در اکثر بلاد نصف عشر آن و چون دینار و مثقال صد جو و یکصد سی
و شش حبه مقرر است پس قیراط بقول ذیلعی و عینی و کمال الدرایه و در المختار پنج جو میانه بود و بقول
فتاوی حمادیه و خزانة الروایة و ترجمه شرح وقایه و شرح صراط المستقیم یک حبه و چہار خمس حبه اما
قیراط از درہم شرعی پس یک جزو از چہارده جزو آن است کما مر فی بیان الدرہم و آنچه در بعضی کتب
فقه نیم دانگ و دانگ سدس درہم نوشته اند خلاف مذہب فقہا است و در قاموس وزن قیراط و
طسوج که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو نیم طسوج که بیست بر پنج بوده و در بحر الجواہر از اقسرائی ربع دانگ و بر ده

که چهار جو می شود و در قانون و قلانسی و ذخیره و ریاض الفواید و الفاظ الادویه چهار جو نیز اکه
دانگ شش است و درم تام بود و شش جو **حرف الکاف** کُر بضم اول و تشدید رای
مهمله پیمانه است معروف اهل عراق را در قاموس بوزن شش و قرحمار فرموده و آن شش قفیز است
و چهل اردب و در منتخب دوازده وسق هر وسق شصت صاع و هفت هزار و صد رطل نیز گفته اند
جمع کرد بالضم کرمه بالضم و برای مهمله و میم و ها ستة قراریط و قیل دانق و دانقان کذا
فی بحر الجواهر و شیخ رح در مفردات تفسیر کرده کرمنان ای عشر قیراطا کرمه شامیه
نزد بعضی یک نیم قراط است و نزد برخی سه قیراط و یک حبه کذا فی تحفة المؤمنین کزمه
بفتح اول و سکون زای معجمه و میم و ها قیراط ج کزمات قال القلانسی ربع درهم الی
ربع مثقال کذا فی بحر الجواهر و در ذخیره یک نیم دانگ تا دو دانگ کسونا فی یقال
علی الوزن و علی الکیل بالوزن ثمانیة قراریط و بالکیل ثمانیة عشر کیلا کذا
فی القلانسی والذخیرة و بحر الجواهر کف بالفتح آنرا قبضه گویند صاحب قلانسی از مفتاح الطب آورده
که پری یک کف شش درمی باشد و آما در بحر الجواهر از درمی تا شش درمی کناس برابر است
شش درهم و نیم درهم است کوب بضم اول و سکون واو و بای موحده کوزه بی دسته و لوله
را گویند در قلانسی بوزن سه قیراط و در ذخیره و بحر الجواهر سه رطل گفته جمع اکواب کوزه بضم
اول و سکون واو و زای معجمه نزد قلانسی و ذخیره و بحر الجواهر شش قسط است و نزد بعضی سه
رطل و بیش برخی سه کیلچه گویند کوزه روغن چهل و هشت استار است و کوزه طلا شصت استار ج
اکواز کول در بعضی نسخ قلانسی سه کیلچه باشد گهنگچی درجه و شرح گذشت کیل بالفتح هر پیمانه
که بدان وزن کنند مقدار ازان در قلانسی و تحفة المؤمنین و ریاض الفواید سی و شش من باشد نزد بعضی
سه من و ثمن یک من کیلچه بالکسر پیمانه است معروف در عراق عرب وهی اربعة ارطال و قیل
رطل نصف و ثمانیة درهم ج کیالج کذا فی بحر الجواهر و در قاموس و تحفة المؤمنین
یک من و هفت ثمن من و در قلانسی پنج سدس از یک من و از قرابادین همچنین چهار رطل آورده کیله بالکسر در ذخیره
و تحفة المؤمنین سه صد درم گفته و در قلانسی هشت صد درم کسری **حرف اللام** لعقه بالضم اسم ما یاخذه
الملعقة کذا فی القاموس و بحر الجواهر **حرف المیم** ماطرطیس هفتاد و دو قسط است از قسط

شراب کذا فی بحر الجواهر ماالبطون یکصد و پنجاه رطل عراقی است کذا فی القلانسی ماشه و
ماهیه و ماهیچه نزد فقهاء و اطباء و اهل لغت یک جزء از دوازده جزء تولہ باشد و متعارف در بلاد هند هشت
سرخ مثقال بالکسر سنگی است که زر را بدان وزن کنند و تسمیه این وزن بمثقال یا بجهت ثقالیت
این وزن است نسبت بدرہم یا آله وزن است والاصح هو الاول و مثقال در زمان جاهلیت
و اسلام مختلف نشد بخلاف درہم که در آن اختلاف بسیار راه یافته کما مرّ فی بیانه
مثقال شرعی باتفاق فقهاء یک درہم و سه سبع درہم شرعی باشد و بقیراط بیست قیراط کذا فی الهدایة
وشرح الوقایة والچلپی والسراج الوهاج والملا المسکین والذیلعی وکمال الدرایة
و در فتح المبین و در المختار صد جو میانه گفتند و در شرح سفر السعادت و ترجمه شرح وقایه سی و
شش حبه و بماشه چهار و نیم ماشه فرموده مثقال طبی در ریاض عالمگیری شش دانگ و دانگ از
مثقال سه قیراط قیراط پنج جو یا یک حبه و چهار خمس حبه و قیراط این سه حبه و چهار ارزه و دو دانه خردل برابر
است و در تحفة المومنین یکدرم ناقص و سه سبع درہم و گفته که آن شش دانگ است که دو صد و
چهل برنج و یکصد و بیست جو و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط میشود و در بحر الجواهر
یک درہم و سه سبع درہم در طسوج بیست و چهار تسو و بشعیره نود و شش جو گفته اما در ریاض
شش فقط که بحساب بلاد ما چهار ماشه و نیم ماشه میشود و معمول اطبای این دیار همین است مثقال
صیرفی عبارت از درہم نام جدیدی است مُدّ بالضم و تشدید دال مهمله پیمانه است معروف
مد شرعی نزد امام اعظم و امام محمد رح و فقهای عراق رحمهم الله دو رطل باشد و نزد امام شافعی
و امام ابو یوسف و علمای حجاز رحمهم الله یک رطل و ثلث رطل و دلایل طرفین که برای اثبات مدعای خود
می آرند در مطولات مسطور است و شارح سفر السعادت گوید که دلالت ظاهر احادیث مسطور است
بر قول اول چه در بعضی احادیث وضو بمد واقع شده و در بعضی بدو رطل و تطبیق در آن آن است که مصداق
هر دو یکی باشد و بعضی فقها بر آنند که مقدار هر دو مد برابر است زیرا که دو رطل بر طل عراقی است و یک رطل
ثلث بر طل حجازی است و رطل عراقی بیست استار و حجازی سی استار و ثلث آن ده استار که
جمله چهل استار باشد برابر دو رطل عراقی کذا فی الذیلعی و العینی و الفتح المبین و السراج الوهاج و
کمال الدرایه مد طبی بوزن دو رطل بغدادی است بتطبیقی که در صاع طبی مذکور شد اما در

تحفة المؤمنین دو رطل و رُبع رطل گفته مدی بالضم پیمانه است مر اہل شام و مصر را و آن غیر مداست کذا فی القاموس و مقدار آن در بحر الجواہر پانزده مکوک آورده مرزبان برای مہمله بعد میم دوازده یک کیل کذا فی بحر الجواہر مسطون کبیر بالکسر در کتاس ابن ساہر و بحر الجواہر از زیت سه اوقیه باشد و از شراب سه اوقیه و ہشت درمی از عسل چہار اوقیه و نیم مسطون صغیر از زیت شش درمی و از مایعات بیست درمی و از عسل نه درمی است مشربه بکسر اول و سکون شین معجمه ظرفی که از ان آب خورند و بالفتح یک مشت آب و در تحفة المومنین وزن مشربه مانند سکرجه مطلقه شش استار و ربع استار گفته مشت در قبضه گذشت مصطره بصاد مہمله کبیر و صغیر نوشته اند در بای موحده مذکور گشته مکیال بالکسر پیمانه است که بدان وزن کنند مقدارش در ذخیره بیست و چہار کیله گفته و در بحر الجواہر مانند مکوک مکوک بفتح اول و ضم ثانی مشدد بر وزن تنبور طاسی است که بدان چیزی بنوشند و پیمانه مقدار یک و نیم صاع یا از نیم رطل تا ہشت اوقیه یا نیم و یبه تا سه کیلچه کذا فی القاموس و در صراح و منتخب و کتاب التنویر و تحفة المؤمنین سه کیلچه و در قلانسی ہفت من و نیم من و در بحر الجواہر سه استار معلقه بالکسر چمچه و قاشق را گویند کذا فی المنتخب و در برہان قاطع معلقه بر وزن دغدغه کفچه آہنی را نامند و در خراسان ملاقه خوانند قال الاقسرائی رحمة الله علیه ان المراد بالمعلقة عند الاطبّاء مثقال واحد فی الادویه الیابسة و فی العسل والسکر اربعة مثاقیل قال مولانا و محققنا نفیس من المعجونات اربعة مثاقیل کذا فی بحر الجواهر و در ریاض عالمگیری از اشربه و در قرابادین قادری از جمیع مرکبات مثقال گفته من به ماشه ہیژده و چہل ماشه و بقیراط سه ہزار و شش صد قیراط پخته شش ہزار و چہار صد و ہشتاد حبه و بشعیره ہیژده ہزار جو می شود منا بالقصر والتشدید کبیر و صغیر باشد و مراد از مطلق آن من صغیر است و آن را عراقی و بغدادی نامند و من کبیر گویند شش صد درہم بود من شرعی من عراقی را گویند در شرح وقایه و حاشیه کنز چہل استار گفته و در شرح سفر السعادت چہل دام پخته که بقولی ہفتاد توله و به دام شصت دام خام می شود من طبی رطلان بوزن بغداد و بالدرهم مائتان و سبعة و خمسون درهمًا و سبعة درهم و

بالمثقال مائة و ثمانون مثقالا و بالاوقیة اربعة وعشرون اوقیة کذا
فی بحر الجواهر والذخیرة و بقول صاحب قرابادین قادری یک سیر شاهجهانی
من مکی در قلانسی دو صد و شصت درم گفته و در تحفة المومنین یک صد و شصت مثقال من مصری
و من انطاکی هر یک شانزده اوقیه باشد که یک صد و بیست مثقال می شود من رومی مانند
قسط رومی است من اسکندرانی سی اوقیه باشد من قطری بیست و دو اوقیه
باشد و نزد شیخ الرئیس یک صد و هشتاد مثقال است من تبریزی بقول صاحب
برهان قاطع چهل استار خراسانی است هر استار پانزده مثقال که مجموع شش صد
مثقال می شود و آن نیم من شاهی بود من شاهی دو صد و شصت و شش و دو ثلث
از سیر شاهی است هر سیر چهار و نیم مثقال که یک هزار و دویست مثقال می شود من اکبری
سی سیر اکبری است من جهانگیری سی و شش سیر جهانگیری است من شاهجهانی
چهل سیر شاهجهانی است من خانی گویند هشت سیر کابل باشد و سیر کابل در سین مذکور
است مهر معرف عام اشرفی گویند مهر بنگالی کلکته ضرب قدیم دوازده ماشه ربع
سرخ که مهر سورتی ده ماشه هفت رتی مهر جیپوری و اکبری حال و
جهانگیری و شاهجهانی حال و عالمگیری بقدر دو ماشه و پنج و نیم سرخ محمد شاهی
و احمد شاهی ده ماشه و پنج رتی حرف النون ناطل مکیال الخمر واللبن
و نحوهما والجرعة من الماء فالناطل ایضا استاران و قیل اوقیتان والناطل
کجعفر لغة فیه کذا فی بحر الجواهر و ابو الفرج در مفتاح الطب
هفت درم گفته و بعضی هفت مثقال نش بفتح اول و تشدید شین معجمه بیست درم سنگ
و آن نیم اوقیه باشد و چهل درم را اوقیه گویند کذا فی القاموس والصراح والمنتخب
نقده بضم اول و سکون قاف سکه را گویند کذا فی بحر الجواهر نواة بفتح نون و
واو مع الالف و تای مثناة در صراح و منتخب پنج درم سنگ و در قلانسی و ذخیره و
دانگ به وزن ازره که ثلث مثقال باشد و نزد بعضی نیم درم فضی و بیش برخی سه مثقال و در
قاموس یک اوقیه از زر یا چهار دینار یا سه درم و یا سه و نیم درم یا پنج درم نیطل پیمانه است

حرف النون

که نبیذ را بدان وزن کنند کذا فی الدستور و وزن آن در ناطل گذشت **حرف الواو**

حرف الواو

ورق بفتح اول و کسر آن و سکون را و مهمله و بفتح اول و کسر ثانی نیز آمده درهم و سیم مسکوک را
گویند کذا فی المنتخب **وسق** بفتح اول و سین مهمله و سکون قاف در قاموس و منتخب و صراح
و فتاوی قاضی خان شصت صاع گفته و در سراج الوهاج شصت صاع بصاع نبی صلی الله علیه وسلم
و از صحاح آورده که وسق بالکسر دوصد و چهل من است نزد اهل کوفه و آن عبارت است از یک
بار شتر و در مهذب الاسماء گفته که پنج وسق سه صد صاع بود بصاع نبی صلی الله علیه وسلم که
هشت رطل باشد مثل یک قفیز حجازی و ربع صاع هاشمی در فتاوی شافعی از شمس الائمه
آورده که این قول کوفه است اما موافق قول بصره پس وسق سه صد من باشد و تمام هذا فی المبسوط
والظهیریة والتهذیب و در بحر الجواهر گفته که وسق نزد اهل حجاز سه صد و بیست رطل باشد و
نزد اهل عراق چهار صد و هشتاد رطل موافق اختلاف هر یک رطل صاع **وشق** بشین معجمه و قاف
نصف صاع باشد کذا فی بحر الجواهر **وُقیه** بضم اول و کسر قاف و تشدید یای تحتانیه
مفتوحه و ها اوقیه را گویند و در همزه گذشت **وقر** بکسر اول و سکون قاف و رای مهمله یکبار خر
و اشتر و در خروار مذکور شد **وکیله** بیست و چهار کیلچه باشد کذا فی بحر الجواهر
ویبه بفتح اول و سکون یای تحتانیه و فتح بای موحده و ها بیست و دو مُد باشد یا بیست و چهار مُد
کذا فی القاموس **حرف الهاء**

حرف الهاء

هامن بیست و پنج استار باشد کذا فی القلانسی
والذخیره و در بحر الجواهر چهار او بولوس نیز گفته است **هون** بضم اول و خفاء
واو و سکون نون مضروبی است مدور از طلا که در اکثر بلاد دکن مروّج است وزن آن قریب
بدرهم هندی است و سه هون و ثلث هون یکروپیه ارکاتی مقرر است و سه روپیه را یکپلال
گویند و آن بوزن ده هون باشد و هشت پلال را یک سیر خام و سه سیر خام را یک سیر پخته
آنجا و پنج سیر خام را یک وبسه و هشت وبسه را یک توم خوانند و آن مقدار بیست و پنج رطل مروج
آنجا است و سه صد و بیست پلال را یک من خام باشد و سه من خام را یک من پخته و نسبت
من پخته را یک تهارم نامند و آن یک صد و شصت وبسه و برطل آن پانصد باشد و یک صد و
بیست من پخته را یک کرسی گویند بیان اوزانی که قدمای هندی آنرا وضع کرده اند و در کتب

معتبرہ خود استعمال نمودہ بہار نیز بوزن دو ہزار پل باشد تلا یک صد پل بود کہار
چہار درونی است درونی کہ آنرا کون نیز گویند مقدار دو سور پ است سور پ
برابر دو دون است دون کہ آنرا ارمن و کلس نیز نامند مقدار چہار اوہک اوہک
کہ آنرا کلبس و یا نتر خوانند چہار پرستہی پرستہی دو مانکا است مانکا کہ آنرا
ہنتر او نیز گویند بقدر دو انچل باشد انچل دو پرستہہ است و آنرا کرو نامند پرستہہ
برابر سرب دو پل باشد پل کہ آنرا مشت نیز خوانند دو سکت است سکت دو کہرکہہ
است کہرکہہ دو کول کول دو ٹانک ٹانک کہ باصطلاح ایشان سارن دہرن گویند
چہار ماشہ است ماشہ بوزن شش رتکا است رتکا چہار جو میانہ جو برابر ہشت دانہ سرسف
بہندی سرسون را گویند مقدار سہ راجکا است راجکا یک دانہ خردل است کہ بہندی رائی گویند
وزن آن یک جزو از سہ جزو یک دانہ سرسف مقرر کردہ اند مریچ ششم حصہ یکدانہ خردل باشد
و مقدار آن شش ترسرین است ترسرین ذرہ آفتاب کہ در شعاع آن دیدہ شود و
آن یکجزو از سی و شش جزو مساوی دانہ خردل باشد پرمان یک حصہ از سی و شش جزو ترسرین
است برین تقدیر پرمان یکجزو از ہزار و ہشتاد حصہ متساویہ یک دانہ خردل می شود واللہ اعلم
بالصواب خاتمہ در تحویل بعضی اوزان بہ بعضی تحویل درہم شرعی بمثقال شرعی
طریقش چنان است کہ از درہم نصف و خمس را جمع نمایند و آن عدد مثاقیل است مثالش می
خواہیم کہ شصت درہم را بدانیم کہ چند مثقال میشود از شصت نصف گرفتیم کہ سی باشد و خمس آن
دوازدہ مجموع چہل و دو شد پس دانستیم کہ شصت درہم شرعی چہل و دو مثقال شرعی می شود
تحویل مثقال شرعی بدرہم شرعی طریقش آن است کہ بعدد دراہم چون سبع افزائیم
مجتمع مطلوب باشد مثالش خواستیم کہ سی و پنج مثقال شرعی را بدانیم کہ چند درہم شرعی می شود
سہ سبع و سی و پنج را کہ پانزدہ باشد بر سی و پنج افزودیم جملہ پنجاہ درہم شد وھو المطلوب
تحویل درہم طبی بمثقال طبی دستورش آنکہ از درہم چون تسع ساقط کنیم باقی عدد
مثاقیل است مثالش خواستیم دانستہ شود کہ چہل و پنج درہم طبی چند طبی است از چہل و پنج دو
تسع را کہ دہ باشد ساقط کردیم باقی سی و پنج ماند و آن عدد مثاقیل است و اگر خواہیم کہ مثقال طبی را بہ

[illegible] نیم دو سبع بر عدد مثقال افزایم [illegible] که هفتاد
مثقال طبی را بدانم که چه قدر درهم طبی می شود پس دو سبع هفتاد را که بیست [illegible] هفتاد زیاده کردیم نود درهم
حاصل شد و هو المطلوب **تحویل ما دون درهم بما دون مثقال** باید که بجبه در از دو ثمن آن باید
انداخت پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال
میشود باید که بجبه حساب نموده و آن سی و دو حبه محسوب میگردد چون ثمن را وضع کند بیست و هشت حبه
بوزن مثقال میماند و آن قیراط و حبه از مثقال است **تحویل ما دون مثقال بما دون درهم**
چون بدستور بجبه در آرند بر آن سبع آن افزایند مجموعه آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند
که ده قیراط و نیم مثقال چه قدر درهم است با بجبه در آوردن و آن سی و یکحبه و نیم حبه می شود چون سبع اورا
که چهار حبه و نیم است بدان افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهل و نیم درهم خواهد بود
تحویل اوزان دیگر با وزان هندیه بدانکه هر وزن که خواهند تطبیق با وزان هندیه دهند و معلوم نمایند
که چقدر از آن است اگر ما دون درهم و مثقال است باید که لشعیره برند و شعیره را برتی و رتی را بماشه
و مقدار اوزان دریابند که چند ماشه است مثلاً چون خواهند بدانند که درهم چند رتی یا چند ماشه است
و همچنین مثقال بدستوری که ترقیم یافت دریابند و اگر فوق درهم و مثقال است مقدار هر یک از بن
هر دو اجزاء بحساب هندی دریافته یکجا جمع نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه یکتوله و چهارده ماشه
را یکدام خام و یا بیست و یک ماشه را یکدام پخته محسوب قرار دهند و هر هفتاد توله را یا شصت دام خام را
یا چهل دام پخته را یک سیر مقرر نمایند و هر چهار سیر را یکمن تا حساب آسان گردد
از غایت وضوح حاجت با مثله اینها نیست این قدر الطریق
دستور العمل کافی است وصلی الله تعالی علی
خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

بتوفیق خالق منان درین زمان سعادت اقتران بسبب ندرت و اشتیاق طالبان
این رسالهٔ موسومه به **تحقیق الاوزان** حسب الامر عالی شان جناب قاضی محمد ابراهیم صاحب
ابن قاضی نور محمد صاحب پلبندری در مطبع گلستان کشمیر واقعه معموره بمبئی سنه ۱۲۸۸
هجریه نبویه علی هاجرها صلوة الملک المنان ما کانت الاشیاء محتاجة الی المیزان مطبوع طبع جهانیان گردید